



درباره «محفوظ ادوای» جوان کردستانی و کمکش به حفظ گونه‌های گیاهی و کسب جوایز جهانی

باید بمانیم و بسازیم

عباسعلی سپاهی یونسی | میهمان این هفته من محفوظ ادوای، جوانی است از خطه کردستان. او برای رسیدن به این نقطه در زندگی‌اش تلاش فراوانی کرده؛ از کارگری در تابستان‌های تهران و شهر یزد تا درخشیدن به عنوان رتبه اول آزمون دکترای تخصصی رشته زیست‌شناسی، گرایش سیستماتیک گیاهی دانشگاه تهران سال ۱۳۹۶. بخشی از زندگی او درخشش در فعالیت‌های اجتماعی و زیست محیطی است که برایش جوایزی چه در داخل و چه در خارج از کشورمان و از مجامع علمی به ارمان آورده است. جوایزی همچون برنده چهارمین جایزه ملی دکتر تقی ابتکار از مرکز صلح و محیط زیست در ۲۰۱۹، نامزد جایزه ملی بنیاد جهانی انرژی در گروه زمین با ارائه و اجرای طرح احیا و بازروایی گونه‌های گیاهی در معرض انقراض درختان بنه و ارغوان، برنده جایزه زیست محیطی دکتر رادمنش ۱۴۰۴ و او معلمی است نمونه که دغدغه محیط زیست را دارد و می‌کوشد به سهم خود نقشش را در کمک به آن ایفا کند. حالا دلم می‌خواهد روزی از نزدیک محفوظ ادوای را ببینم.

دوستی با کوه، رودخانه و درخت

ارشد هم به علوم گیاهی گرایش پیدا کردم. سال ۹۶ با رتبه یک در دانشگاه تهران قبول شدم. در این میان البته به سربازی هم رفتم و در همان دوره سربازی برای دانشگاه آماده می‌شدم. علاقه من به زیست از همان ارتباط به طبیعت می‌آید. صبح تا شبم در دامان طبیعت و با گل و گیاه می‌گذشت و به نوعی با همین چیزها درگیر بودم. از طرفی در خانواده، مادرم خیلی به گل و گیاه علاقه داشت و من این‌ها را از همان کودکی می‌دیدم برای همین حالا هم در خانه ما همیشه تعداد زیادی گل‌دان وجود دارد و به نوعی خانه مثل یک گلخانه شده است. پدر من کارگر و مادر بنده هم سواد ندارند اما همیشه من را تشویق می‌کردند. پدرم من را در درس خواندن خیلی حمایت کرد و از این جهت ممنون و مدیون آن‌ها هستم. در دوره دانش‌آموزی معلمی داشتم به نام آقای علی محمدی. یادم هست در یکی از روزها ایشان ما را به دامن طبیعت برد. گل‌ها را به ما نشان داد و درباره یک گل توضیحات لازم را داد تا بدانیم گلبرگ چیست، پرچم چیست و خلاصه آن روز حس خوبی به ما دست داد. ماجراهایی از این دست موجب می‌شد که من بیشتر به محیط زیست فکر کنم، به طبیعت و به اینکه راز حیات چیست؟ این همه تنوع از کجا می‌آید؟ و چیزهایی از این قبیل.

من سال ۱۳۶۸ در روستای سلین از توابع هورامان به دنیا آمدم. روستای ما دقیقاً بین شهرستان مریوان و پاوه واقع شده و یکی از زیباترین روستاهای منطقه است که در حاشیه رودخانه سیروان قرار دارد. سلین در حال حاضر یکی از قطب‌های گردشگری به حساب می‌آید. به دلیل اینکه سد داریان روی این رودخانه ساخته شده دریاچه‌ای به وجود آمده و می‌توان گفت روستای ما یک روستای ساحلی است. آنچه از کودکی در خاطرم مانده پیوند محکم من و دیگر بچه‌های روستا با کوه، رودخانه و درخت است. زندگی ما در پیلاقات می‌گذشت. به دلیل اینکه روستای مادر ته دره و کنار رودخانه واقع شده است یکی از گرم‌ترین روستاهای استان کردستان به حساب می‌آید. باید به این نکته هم اشاره کنم که بلندترین کوه استان یعنی کوه شاهو هم در همسایگی روستای ما واقع شده است. خلاصه اینکه خاطرات من با بیلاقل، کوه و آب پیوند خورده است. اگر کاری در حال حاضر انجام می‌دهم ریشه آن برمی‌گردد به همان زمان‌های کودکی بنده. من تا سال سوم دبیرستان را در روستای خودمان درس خواندم. برای پیش دانشگاهی به روستای هورامان تخت رفتم. در دوره دانش‌آموزی جزو نفرات برتر و کلاس درس‌خوان بودم. با توجه به علاقه‌ای که داشتم دنبال رشته زیست‌شناسی رفتم و سر از دانشگاه کردستان آوردیم. برای کارشناسی

قبرستانی که زیباتر شد

من حالا معلمی در منطقه هورامان هستم، بعضی وقت‌ها بچه‌ها را به طبیعت می‌برم تا از

نزدیک آنچه را باید یاد بگیرند لمس کنند نه اینکه به کتاب بسنده کنم. من معتقدم اصلاً درس زیست‌شناسی را باید در طبیعت یاد گرفت نه در چهاردیواری کلاس و با خواندن یک متن. برای تدریس در دانشگاه کردستان درخواست دادم و با دانشگاه هم در ارتباط هستم. هر چند با خودم فکر می‌کنم کار کردن یا دانش‌آموزان می‌تواند نتایج مهم‌تری داشته باشد. به‌نظم تأثیرگذاری معلم بیشتر از تأثیرگذاری استاد دانشگاه است. مثلاً وقتی شما در یک روستا با دانش‌آموزان کار می‌کنید بدون واسطه با مشکلات اجتماعی و معضلات زیست محیطی یک روستا در ارتباط هستید. به نظر من از رهگذر دانشگاه‌ها نمی‌توان مشکلات را حل کرد چون خیلی ارتباط خوبی با اجتماع نداریم. تحقیقاتی که در دانشگاه انجام می‌شود با واقعیت‌های اجتماع فاصله دارد، اما مثلاً وقتی معلم یک روستا هستید خیلی خوب می‌توانید آنجا با بچه‌ها کارهای ارزشمندی انجام بدهید و ذهن آن‌ها و رفتار آن‌ها را که در مرحله یادگیری هستند شکل بدهید.

بحث‌های زیست محیطی در حال حاضر یکی از معضلات جهانی است و مشکلات زیست محیطی مربوط به یک نقطه و یک کشور نیست. من همیشه به دانش‌آموزانم می‌گویم مهم است شما بدانید فردا در هر جای دنیا با هر سطح از سواد پرستری به نام محیط زیست و زمین‌زندگی می‌کنید و باید در حفظ آن بکوشید. فرقی هم نمی‌کند همه ما زیست‌مند هستیم؛ چه استاد دانشگاه باشیم، چه کارگر ساده و چه تعمیرکار خودرو و باید دین خودمان را به طبیعت ادا کنیم. من همیشه در کلاس‌هایم هم اصول زیست محیطی را به دانش‌آموزانم یاد می‌دهم و هم به صورت عملی با آن‌ها کارهایی را انجام می‌دهم. اگر خواسته باشیم مثالی بزنم در همین روستای خودمان قبرستانی قدیمی بود که به نظر رسید می‌توان در آن درخت کاشت. با مامستانا یا ملای روستا صحبت کردم و از ایشان خواستم در نماز جمعه برای مردم از اهمیت درخت و درختکاری در قبرستان‌ها حرف بزنند تا ذهن آن‌ها را برای کاشت درخت آماده کند. به خصوص که ما در روستایمان کمبود زمین داریم و به دلیل قدمت این روستاها بخش زیادی از زمین‌ها به قبرستان اختصاص پیدا کرده است، پس باید از همین فضاها هم برای کاشت درخت استفاده کنیم. خوشبختانه ایشان صحبت کرد و با توجه به فرهنگ مردم پذیرش اتفاق افتاد. از طرفی این نکته را باید یادآور بشوم که به دلیل احترامی که مردم به قبرستان‌ها دارند درخت‌هایی که در قبرستان‌ها حتی قدمت بالایی دارند از آسیب در امان هستند و مردم آن‌ها را حفظ می‌کنند. خلاصه آنجا من با کمک بچه‌های مدرسه حدود هزار و ۲۰۰ نهال ارغوان کاشتم و آن قبرستان تبدیل به یک فضای سبز و چشم‌نواز شد.

یا بسازیم یا ببازیم اما از اینجا نرویم

می‌گویم سنگ در جای خودش سنگین است. وقتی دیدم آرمان بچه‌ها رفتن از کشور است به ذهنم رسید شعری در این باره بگویم. حاصل آن شعری شد در قالب گفت‌وگوی رودخانه سیروان با کوه شاهو و ابر. در کل در آن شعر گفتم رودخانه سیروان به شاهو می‌گوید اگر تو شاهو شده‌ای همین بوده است که قرن‌ها پناه بوده‌ای، زیستگاه انواع زیست‌مندان بوده‌ای و به خاطر پایداری است که در طول تاریخ در برابر گرما و سرمای روزگار و دیگر معضلات داشته‌ای. در این میان تکه‌ای می‌رسد و به کوه شاهو می‌گوید من هم با سیروان موافقم جاهای زیادی را در دنیا گشته‌ام، بر جاهای فراوانی باران باریدم اما تو زیباترین کوهی هستی که من دیدم ا‌پس باید بمانی تا زیبایی در این نقطه بماند. راز موفقیت؛ پایداری و ماندن است نه فرار کردن و دور شدن. برایم جالب بود که این شعر حدود ۷۰ بیتی را بچه‌ها با علاقه حفظ کرده بودند. در کل معتقدم ما باید به بچه‌هایمان در مدارس زندگی کردن را بیاموزیم تا تک‌بعدی رشد نکنند.

نکته‌ای از ادبیات می‌گویم تا بیشتر با این داشته‌ارزشمند آشنا بشوند حتی اگر من هم این کار را نکنم دانش‌آموزانم به سبب علاقه‌ای که پیدا کرده‌اند این را از من می‌خواهند. البته در کنار این شعر خواندن‌ها، خودم شعر به زبان هورامی می‌گویم. من در نقطه صفر مرزی در پنج روستا تدریس می‌کنم.

متأسفانه در این روستاها از همان دوره راهنمایی بچه‌ها به فکر رفتن از روستا و کشورمان هستند که جای تأسف دارد. یادم هست عکسی از یکی از همین روستاها منتشر شده بود که از ۳۲ دانش‌آموز روستا دو نفر از آن‌ها در روستا مانده و بقیه از روستا خارج شده و بعضی از آن‌ها به خارج از کشور رفته بودند. درست است که با رفتن از کشور شاید امکانات بهتری در اختیار آن‌ها قرار بگیرد اما من به آن‌ها همیشه این نکته را یادآور می‌شوم که کشورهایی که شما می‌خواهید بروید به طور اتفاقی به این مرحله از رشد نرسیده‌اند. آن‌ها تلاش کردند پس ما هم باید تلاش کنیم یا بسازیم یا ببازیم اما از اینجا نرویم. ما مثلی داریم که

نهالستانی راه انداخته بودم و گاهی دانش‌آموزانم را به نهالستان می‌بردم تا در جریان برآمدن یک نهال از دانه باشند، یعنی هم مرحله کاشت را ببینند هم مرحله داشت را. پس از بازدیدی که انجام می‌دادم به هر کدام از بچه‌ها نهالی می‌دادم تا مدتی از نهال در خانه نگهداری کنند و بعد آن‌ها را در طبیعت می‌کاشتیم. معتقدم در مدرسه نباید دیکتاتورگونه برخورد کرد بلکه باید متوجه شد علاقه هر کدام از بچه‌ها چیست و در همان جهت به رشد و شکوفایی آن علاقه کمک کرد.

امسال به این نتیجه رسیدم که معلم مهم نیست چه درسی به دانش‌آموزانش می‌دهد بلکه آن چیزی که از معلم در خاطر آن‌ها می‌ماند حسی است که از معلم می‌گیرند.

یکی از علاقه‌مندی‌های من ادبیات ارزشمند فارسی است. از شعر مولانا گرفته تا حافظ، سعدی، فردوسی و دیگران که فرهنگ ما هم وام‌دار حضور این قله‌های بلند است. من در کلاس‌هایم ۱۰ دقیقه شعری برای آن‌ها می‌خوانم یا

از احیای برف‌چاله تا جایزه جهانی

با سرشاخه‌های ارغوان سید و محصولات دیگری تولید می‌کنند. پس از اینکه ما این درخت‌ها را کاشتیم دیگر مردم به سراغ درخت‌های بومی نرفتند. با ابتکار عمل ما که تولید نهال بود کمک کردیم تا تکه‌های مورد نیاز برای روستاییان فراهم شود. پروژه دیگری که ما در این سال‌ها انجام دادیم پروژه احیای برف‌چاله کوهسالان بوده است. بیلاقی که ما در گذشته می‌رفتیم چشمه نداشت برای همین مردم در اسفند ماه برف زیادی را که در پای کوه جمع می‌شد با کاه می‌پوشاندند تا در تابستان که حدود ۷۰ یا ۸۰ خانواده به آن منطقه می‌رفتند از همان برف مانده از سال قبل استفاده کنند. یعنی پایین‌دست همان برف چاله آبخش‌خور برای گوسفندها درست می‌کردند و خودشان از برف به مقدار سهم و نیازشان برمی‌داشتند و با آب کردن آن آب مورد نیازشان را تأمین می‌کردند. این سنت به فراموشی سپرده شده بود اما چهار سال پیش دوباره آن را احیا کردیم. کمپین بازاریاری و بهسازی برف‌چاله را راه انداختم که برنده بنیاد جایزه انرژی شد. آن‌ها درباره این طرح گفته بودند ایده‌ای است که می‌شود آن را در سراسر جهان اجرایی کرد، کاهی که استفاده می‌شود دوباره به طبیعت برمی‌گردد و می‌تواند برای روز مبادا این شیوه نگهداری از برف مفید باشد.

می‌زدیم، کاشت درخت انجام می‌دادیم، زیاله‌های روستا را جمع می‌کردیم و در گذشته در منطقه ما این مسئله وجود داشت که اگر کسی جرمی را مرتکب می‌شد یکی از راه‌های تنبیه او کاشت درخت بود، برای همین گاهی شما در کنار چشمه‌ها درخت‌های توت را می‌بینید که بعضی از این‌ها به همان شکل کاشته شده است. فردی که درخت را می‌کارد، از لحاظ درونی هم اصلاح می‌شود، با این کار جرم برای او و جامعه جبران شده است و خیر اجتماعی هم در تنبیه او وجود دارد. اما الان می‌بینیم اگر کسی خلافی می‌کند او را به زندان می‌برند یعنی هم خانواده‌اش سرگردان او می‌شوند هم خودش ممکن است در محیط زندان آسیب ببیند و مشکلات روحی برایش پدید بیاید، اما به نظر می‌توان خیلی مؤثرتر از زندانی‌ها در خارج از زندان استفاده کرد. من در حوزه محیط زیست با کمک اهالی، دانش‌آموزان و دوستانم کارهای فراوانی انجام دادم اما بعضی از آن‌ها شاید شاخص‌تر بوده‌اند از جمله کاشت چند هزار درخت ارغوان. این درخت‌ها در مسیرهای گردشگری روستا و حاشیه جاده کاشته شده‌اند که سبب شده هم فضای سبز خوبی ایجاد شود و هم جمعیت درخت‌های ارغوان را دوباره احیا بکنیم. کاشت این درخت‌ها به معیشت جامعه محلی هم کمک کرده است، چون مردم محلی

نخستین برنامه‌های عملی زیست محیطی بنده از سال ۱۳۹۰ شروع شد. آنجا من تا سال ۹۲ برای رساله ارشد روی لاله‌های واژگون ایران کار می‌کردم. من در آن دو سال و تنهایی آن هم بدون داشتن خودرو و با استفاده از اتوبوس ۱۶ استان کشورمان را گشتم. شب‌هایم در اتوبوس‌ها می‌گذشت و روزهایم در کوهستان و دشت‌ها. در همان ایام، تعطیلات عید را به تهران می‌امدم و کار می‌کردم تا پس‌اندازی برای هزینه‌های سفرم داشته باشم. البته این را هم بگویم که من در دوره دانشجویی به یزد می‌رفتم و آنجا کارگری می‌کردم همان‌طور که در دوره دبیرستان تابستان‌ها به تهران می‌امدم و باز هم کارگری می‌کردم. ماجرای پایان‌نامه موجب شد الفت بیشتری با محیط زیست پیدا کنم و با کمک چند نفر از دوستانم در روستایمان انجمن زیست محیطی که‌لای هورامان به معنای برگ را راه بیندازیم. دانش‌آموزان را آموزش می‌دادیم، درباره محیط زیست با آن‌ها حرف

ثبت ۱۳ گونه گیاه انحصاری و ناشناخته

خوب داریم، هم فرهنگ غنی و هم کشاورزی. از تلفیق این سه به جشنواره انار رسیدیم. سال گذشته جشنواره در دو روز برگزار شد اما در حال حاضر به دو روز خلاصه نمی‌شود. خوشبختانه به واسطه جشنواره و قابلیت گردشگری روستا بیش از هزاران گردشگر و علاقه‌مند وارد روستا می‌شوند. امسال جشنواره به چند جمعه افزایش پیدا کرد و نتایج بسیار خوبی داشت از جمله اینکه همه انارهایی که آن‌ها را پیش از این دلال‌ها از مردم می‌خریدند به گردشگران فروخته شد چون چند روستا در این جشنواره شرکت داشتند. این جشنواره شوق و انگیزه‌ای شده است برای شغل‌های دیگر مثل بخش صنایع دستی و فعال شدن افراد در این بخش. به این کمک کرده‌ایم که جوان‌ها از روستا خارج نشوند چون جوان می‌گوید اگر من اینجا یک مغازه داشته باشم و بتوانم زندگی‌ام را تأمین کنم دیگر نیازی به رفتن نیست و می‌توانم کنار پدر و مادرم بمانم.

به نام خودم ثبت شده است. مثلاً هشت نوع لاله واژگون را ثبت کرده‌ایم که هر کدام از آن‌ها به نام یکی از شهرهای کردستان همچون سنندج، مریوان، پاوه و یکی از آن‌ها به نام روستای خودمان، سلین ثبت شده است. زمانی این آرزو را داشتم که ۴ هزار شغل در این منطقه ایجاد بشود. این هم به دلیل این بود که خودم در نوجوانی و جوانی و در ایام تحصیل کارگری کرده بودم. دلم می‌خواست به زمانی برسم که برای مردم منطقه‌ام مفید باشم چون ایمان دارم که خیر واقعی در خیرخواهی برای مردم است. الان یکی از آرزوهایم این است کاری نکنیم این گونه‌های گیاهی که چندین میلیارد سال پیش آمدند و به ما رسیدند از بین بروند. در کرات دیگر شاید ما معدن و چیزهای ارزشمند داشته باشیم اما گیاه نداریم پس باید قدر این گیاهان را دانست. دو سال پیش به این نتیجه رسیدیم که ما هم طبیعت

تولید نشای گیاه دارویی در معرض انقراض یعنی کرفس کوهی هم یکی دیگر از طرح‌هایی بود که آن را عملیاتی کردیم، یعنی ما ۴ هکتار از رویشگاه‌های قبلی این گیاه را فرق کردیم. مردم به علت خواص دارویی این گیاه، آن را ریشه‌کن کرده بودند و در حال انقراض بود. ما به دنبال تهیه بذر این گیاه از جوامع محلی رفتیم که بعضی‌ها آن را در باغچه‌های خودشان کاشته بودند. بذرها را خریداری کردیم و بذر خریداری شده را در ارتفاعات ۲ هزار و ۴۰۰ متری کاشتیم تا دوباره احیا شود و چون جواب خوبی نگرفتیم به دنبال تهیه نشای آن در گلخانه رفتیم. دنبال این هستیم که این گیاه را به جایی برسانیم که در گلخانه‌ها تولید شود و مردم برای برداشت آن به طبیعت آسیب نزنند.

من ۱۳ گونه گیاه انحصاری و ناشناخته در این منطقه را برای جهان گیاه‌شناسی، شناسایی و ثبت جهانی کرده‌ام که یکی از آن‌ها توسط یک گروه گیاه‌شناسی اروپایی